گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مدافع حرم افشین ذورقی بحری

گفت هنگام خاکسپاری‌ام زیارت عاشورا بخوانید

فرزندان شهید افشین ذورقی

■ زینب محمودی عالمی

شهید مدافع حرم افشین ذورقی بحری سال ۱۳۶۱ در روستای سیاهتلو در حاشیه گرگان به دنیا آمد. چهار ساله بود که پدرش به رحمت خدا رفت. سه برادر بودند و سه خواهر. بعد از وفات پدر، مادرشان برای شش فرزند هم پدر شد و هم مادر. طبق وصیت پدر سرپرستی‌شان به پسر بزرگ‌تر خانواده شیخ عبدالله ذورقی واگذار شد. بچه‌ها با زحمت و مشقت زیاد مادر و کار کشاورزی او در شالیزارها بزرگ شدند. برادر بزرگ‌تر روحانی و پاسدار بود. همین موضوع باعث شد افشین به کار در سپاه علاقه‌مند شود. بعد از گزینش عضو سپاه پاسداران شد و در گروه مهندسی ۴۵ جوادالائمه سپاه نینوا گلستان به خدمت درآمد. ۲۳ اسفند ۱۳۹۴ به صورت داوطلبانه در حالی که دو فرزند خردسال داشت و پسر سومش هنوز متولد نشده بود عازم سوریه شد. بعد از ۳۶ روز حضور در حلب سوریه، روز ۲۹ فروردین ۱۳۹۵ به شهادت رسید. پسر کوچکش چهارماه بعد از تولد شهید به دنیا آمد و هر موقع به مزارش می‌رود می‌گوید: «بابا پس کی می‌آیی؟». آنچه می‌خوانید گفت‌وگوی ما با شیخ عبدالله ذورقی بحری، برادر شهید مدافع حرم افشین ذورقی بحری است که از نظرتان می‌گذرد.

در زندگینامه‌ای که از شهید خواندم آمده بود که اصالتی سیستان و بلوچستانی دارند. از چه زمانی ساکن گرگان شدید؟

بله، ما اصالتاً سیستانی هستیم ولی من بیش از ۴۰ سال است که ساکن روستای سیاهتلو در اطراف گرگان هستم. بعدها خانواده به اینجا آمدند. شهید متولد ۱۳۶۱ بود. ما سه برادر بودیم و سه خواهر داریم. متولد ۱۳۴۴ و برادر بزرگ‌تر خانواده هستم. پدرم کشاورز بود.

کودکی‌های شهید چطور گذشت؟

سال ۶۵ وقتی افشین چهار ساله بود، پدرم به رحمت خدا رفت. مادرم به سختی کار می‌کرد. مادرم با مشقت بچه‌ها را بزرگ کرد. هنگام فوت پدرم خانواده هنوز در سیستان و بلوچستان زندگی می‌کردند. من گرگان ساکن بودم. پدرم وصیت کرد مادر و بچه‌ها را سرپرستی کنم و اگر مادر خواست ازدواج کند بچه‌ها را تحویلم دهد. مادر راضی به ازدواج مجدد نشد. حدوداً یک ماه بعد از فوت پدرم رفتم سیستان و آنها را به گرگان آوردم. مادر برای تأمین معیشت کارگری می‌کرد تا هزینه بچه‌ها را تأمین کند. اگر کمبودی بود سعی می‌کردم جبران کنم. خود افشین هم روزهایی که از مدرسه تعطیل می‌شد کارگری می‌رفت. همراه مادرم کار می‌کرد. معمولاً برای کاشت و برداشت برنج، سیب زمینی یا لوبیا و نخود به زمین کشاورزی می‌رفتند و کارگری می‌کردند. شهید مدتی هم در کوره آجرپزی کار می‌کرد. تعطیلات تابستان را سر کوره می‌رفت.

بعد از وفات پدرم بنا به وصیتش چون برادر بزرگ‌تر بودم، سرپرستی بچه‌ها را برعهده گرفتم. خانه مادرم حیاط دیوار به دیوار ما بود. من کنارش بودم. چند سال اول با هم بودیم بعداً مستقل شدند.

مادر در قید حیات هستند؟

مادرم شش سال قبل از شهادت افشین سال ۸۹ به رحمت خدا رفت.

خود شهید به شغل پاسداری علاقه داشت؟

بله، چون من روحانی و پاسدارم بودم، افشین از کودکی به شکلی تربیت شده بود که شدیداً به سپاه علاقه‌مند شد. آن ایام دوستان پاسدارم به منزل ما رفت و آمد می‌کردند. افشین از کودکی کنجکاو بود. از همکارانم سؤال می‌کرد تا اطلاعاتی در زمینه پاسداری کسب کند. به من پیشنهاد داد اگر امکان دارد به سپاه ورود کند. بعد از بازنشستگی یک نفر از خانواده می‌توانست جایگزینم شود. کلاس اول دبیرستان بود که من از محل کارم به مدرسه‌اش رفتم و اجازه گرفتم و برای مراحل گزینش او را به سپاه بردم. برای دوره آموزشی به همدان رفت. سال ۷۸ استخدام سپاه شد. بعد تحصیلاتش را ادامه داد. ضمن اینکه پاسدار بود، دانشجو شده بود و درس می‌خواند. دانشجوی سال چهارم رشته کامپیوتر بود که شهید شد.

خصوصیات بارز اخلاقی‌شان چه بود؟

بسیار مهربان و خوشرو بود. در هر جمعی که می‌نشست لطیفه می‌گفت و فضا را شاد می‌کرد. از نظر رفتاری طوری بود که زبانزد عام و خاص در منطقه ما بود. در جمع خانواده ما نقش اساسی داشت. اگر خانه ما بچه‌ها جمع می‌شدند، شهید در دورهمی‌ها نشاط ایجاد می‌کرد. بعد از مدتی که نمی‌آمد دلتنگش می‌شدیم. همیشه با لبخند صحبت می‌کرد. ذهنش خیلی قوی بود. هر چیزی می‌دید سریع یاد می‌گرفت. خیلی فعال بود. دو سال تابستان در مکانیکی کار می‌کرد. هوش و استعداد زیادی داشت. تحصیلاتش در زمینه کامپیوتر بود. اهل علم و مطالعه بود. عرض کردم زمانی که شهید شد سال چهارم دانشگاه بود. یک خصوصیت اخلاقی بارز دیگری که شهید داشت، کمک به نیازمندان بود. هرماه که حقوقش را دریافت می‌کرد، بخشی از درآمدش را همراه سه نفر از دوستانش بسته کمک معیشتی تهیه می‌کردند و به افراد نیازمند می‌رساندند.

شهید فعالیت‌های فرهنگی یا ورزشی هم داشتند؟

اهل قرائت قرآن بود. هر وقت مسجد ما می‌آمد در جلسات قرآنی شرکت می‌کرد. زیارت عاشورا در ایام محرم را قبل از اینکه به منبر بروم قرائت می‌کرد. اینکه گفتید فعالیت ورزشی هم داشت، فعالیت‌های بدنی و رزمی‌اش به حدی بود که او را به مأموریت‌های متعدد می‌فرستادند. سمت مرزهای پاکستان و افغانستان زیاد می‌رفت. در تیپ ۴۵ جوادالائمه(ع) سپاه نینوا خدمت می‌کرد. به همکارانم یادآور شدم افشین زن و بچه دارد مأموریت‌هایش را کم کنند، اما افشین از من خواهش کرد داداش! یادآوری نکن. اگر یادآوری کنی اجر و پاداش من زیرسؤال می‌رود. بگذار من مأموریت بروم. افشین در کارش خیلی جدی بود. منطقه مرز سراوان مأموریت بود. یکی از فرماندهان بعداً به ما گفت رفتیم تانکر سوخت را تخلیه کنیم. پمپ گاز کار نمی‌کرد. سیستم خراب شده بود و نیاز به تعمیر داشت. باید ماشین را به سراوان می‌بردیم. معادل کل هزینه سوخت برای ما خرج برمی‌داشت. افشین گفت اگر اجازه بدهید من هم کمک می‌کنم. برادرم با یک آی سی کوچک توانسته بود مشکل را حل کند. رفته بود سراوان آی سی را تهیه کرده و از آنجا به همان منطقه صفر مرزی برگشته بود تا ماشین را راه اندازی و سوخت را تخلیه کند. همانجا سیستمی را که اختراع افشین بود راه‌اندازی کردند و باعث خوشحالی جمع شد.

> افشین چون در قسمت مهندسی فعالیت می‌کرد با یک راننده سوری به نام حاج محسن به خط رفته بودند تا به راننده بولدوزر بگویند جهت خاکریز چگونه باشد. داعشی‌ها مین ضد خودرو کار گذاشته بودند که زیر خودروی برادرم منفجر می‌شود و او و حاج محسن به شهادت می‌رسند

چندسالگی ازدواج کردند؟

حدوداً ۱۸ ساله بود که بحث ازدواجش مطرح شد. به خانه یکی از بستگان مادرم رفت و آمد می‌کردیم. دختری داشتند که افشین علاقه‌مند شد با او ازدواج کند. من با پدر دختر صحبت کردم. احترام خاصی برای ما قائل بودند. گفتند اگر مصلحت بدانید این وصلت صورت بگیرد. افشین دوره آموزشی پاسداری را در همدان می‌گذراند. دنبالش رفتم و او را از همدان به اسلامشهر آوردم. چون خانواده دختر اسلامشهر بودند، همانجا خطبه عقد را خواندیم و ثبت کردیم.

چند فرزند داشتند که به شهادت رسیدند؟

هنگام شهادتش دو پسر داشت. همسرش پنج ماهه باردار بود. چهار ماه بعد از شهادتش پسر سومش متولد شد.

چطور شد به سوریه رفتند؟

دقیقاً یک سال قبل از شهادتش به واحد عملیات سپاه درخواست داد به سوریه اعزام شود. بعد از یک سال پذیرفتند. ۲۳ اسفند ۹۴ به سوریه اعزام شد و سحرگاه ۲۹ فروردین ۹۵ حدود ۳۶ روز بعد با من تماس گرفتند که افشین به شهادت رسیده است. جالب است که لحظاتی بعد از شهادت افشین خبر شهادتش به من رسیده بود. حدود ۴ صبح سحرگاه ۲۹ فروردین ۹۵ به من زنگ زدند و شهادتش را اعلام کردند. یک هفته طول کشید تا پیکرش را آوردند. افشین به دوستش سفارش کرده بود هرچیزی اعم از شهادت، مجروحیت یا اسارت برایم اتفاق افتاد اول به برادرم اطلاع دهید.

کدام منطقه سوریه شهید شدند؟

در منطقه خانطومان (حلب سوریه) به شهادت رسید. قرار بود عملیاتی در سحرگاه انجام شود. افشین چون در قسمت مهندسی فعالیت می‌کرد با یک راننده سوری به نام حاج محسن به خط رفته بودند تا به راننده بولدوزر بگویند جهت خاکریز چگونه باشد. داعشی‌ها مین ضد خودرو کار گذاشته بودند که زیر خودروی برادرم منفجر شد. حاج محسن سوری همان لحظه بدنش بر اثر انفجار متلاشی شد. قسمتی از صورت و پای راست افشین را مین حدود ۴۰، ۵۰ متر به گوشه‌ای پرتاب کرده و پیکرش به پهلو افتاده بود. فیلم شهادتش را چند روز بعد برایم آوردند. افشین علاوه بر خدمت در مهندسی سپاه، تک تیرانداز هم بود.

> زمانی که پدرمان فوت کرد، افشین خیلی کوچک بود. مادرمان در شالیزارها کار می‌کرد. خود افشین هم روزهایی که از مدرسه تعطیل می‌شد کارگری می‌کرد. همراه مادرم کشاورزی می‌کردند. شهید مدتی هم در کوره آجرپزی کار می‌کرد، بسیار زحمتکش بود

بچه‌ها چطور با نبودن پدر کنار آمدند؟

پسر بزرگش خیلی متوجه مسائل بود و اوایل بی‌قراری می‌کرد ولی در کل بچه‌های صبوری هستند. همان لحظات اول بی‌قراری کردند و بعداً آرام شدند. پسر وسطی چون کوچک‌تر بود فقط نگاه می‌کرد. پسر سومش چهار ماه بعد از شهادت افشین به دنیا آمد. بزرگ که شد به او گفتند پدرت پیش خدا رفته است. وقتی سرمزار شهید می‌رود با پدرش حرف می‌زند و می‌گوید بابا کجایی؟ چرا نمی‌آیی؟

آخرین وداع‌تان چه زمانی بود؟

آخرین دیدار روزی بود که ایشان می‌خواست به مأموریت سراوان برود. عصر آن روز پیش من آمد و گفت داداش به سراوان می‌روم. بعد هم قرار است به عراق یا سوریه بروم، اما هنوز اسمم در نیامده است. خداحافظی کرد و رفت. فردای آن روز قرار بود حرکت کند، تماس گرفتم. چون نزدیک عید نوروز بود گفت تا زمانی که برگردم زن و بچه‌ام را خانه مادرخانمم می‌برم و از آنجا به سراوان می‌روم.

زن و بچه‌اش را به اسلامشهر خانه مادرخانمش رساند. از اسلامشهر به سراوان حرکت کرد تا از مسیر قم و کاشان برود. وقتی تماس گرفتم، قم را رد کرده بود. حدود دو ساعت بعد با من تماس گرفت و گفت داداش! قضیه خارج از کشور رفتن درست شد و به من گفتند از کاشان برگردم. از کاشان دوباره به تهران آمد. فردای آن روز از تهران حرکت کرد. مسیر راه فرودگاه تماس گرفت و گفت شاید نتوانم تا زمان استقرارم تماس بگیرم. دو روز بعد توانست زنگ بزند. گفت داداش نگران نباشید، من به مقصد رسیدم. بیشتر از این نمی‌توانست توضیح بدهد! گفتم برایت زحمت است، شما فقط به خانمت زنگ بزن تا دغدغه نداشته باشد. ما از او احوالت را می‌پرسیم. افشین روز میلاد حضرت علی اصغر(ع) شهید شد و در سالروز تولد امام جواد(ع) خبر شهادتش رسید و روز وفات حضرت زینب(س) به خاک سپرده شد. شام غریبانش با شام غریبان حضرت زینب(س) همزمان شده بود. وصیت کرده بود زمان دفنش بالای سرش زیارت عاشورا خوانده شود.

خاطره

خاطراتی از عملیات کربلای ۴ و ۵
در گفت‌وگو با یک رزمنده دفاع مقدس

خروج سریع از منطقه عملیاتی موجب کاهش تلفات نیروی خودی شد

■ علیرضا محمدی

متن زیر خاطره رضا عبداللهی یکی از رزمندگان دفاع مقدس درباره روزهای مابین عملیات کربلای ۴ و سپس شروع عملیات کربلای ۵ در ۱۹ دی ۱۳۶۵ است.

■■■

■ **شباهت کربلاها با والفجر ۸**

تقریباً تمام پاییز سال ۶۵ را برای ورود به عملیات کربلای ۴ آموزش دیدیم. ما نیروی آبی- خاکی بودیم، اما آموزش‌های شنا را هم پشت سر گذاشتیم تا در صورت لزوم، به بچه‌های غواص کمک کنیم. آموزش در سرمای پاییزی بسیار سخت بود ولی به هیچ وجه به سختی شب عملیات نمی‌رسید. خصوصاً آنکه من در عملیات والفجر ۸ حاضر بودم و دیدم که عبور غواص‌ها از اروند و سپس عبور قایق‌ها از این رودخانه وحشی با چه سختی‌هایی انجام می‌گیرد و تازه آن طرف ساحل دشمن نیز اصل درگیری شروع می‌شد.

کربلای ۴ و ۵ از جهات بسیاری به والفجر ۸ شباهت داشتند. عبور از آب و نیاز به نیروهای غواص و آبی- خاکی در هر سه این عملیات‌ها به چشم می‌خورد. اما نهایتاً والفجر ۸ و کربلای ۵ با پیروزی همراه شدند و کربلای ۴ با عدم‌الفتح روبه‌رو شد.

■ **بمباران شدید عقبه خودی**

در عملیات کربلای ۴ چند لشکر خط شکن بودند و ما که در لشکر سید الشهدا(ع) بودیم، به عنوان نیروی پشتیبان وارد عمل می‌شدیم. لشکرهای امام حسین(ع)، هشت نجف، ۲۵ کربلا و... خط شکن بودند. آنها همان شب اول به خط دشمن زدند و بعد که مشخص شد عملیات لو رفته است، فرماندهان تصمیم گرفتند آن را به سرعت تمام کنند، بنابراین ما تا مرحله سوار شدن به ایفاهایی که قرار بود گردان را به خط برسانند هم پیش رفتیم، اما در همین لحظات گفتند عملیات تمام شده است! در اولین لحظات خبر نداشتیم چه شده است ولی بعدها فهمیدیم به دلیل لو رفتن کربلای ۴، از ورود یگان‌های پشتیبان جلوگیری شده است. بعد از لغو عملیات، چون تجربه والفجر ۸ و بمباران عقبه خودی از سوی دشمن وجود داشت، فرماندهان از ما خواستند همان شب به سرعت چند کیلومتر عقب برویم و به سرعت خط را تخلیه کنیم. تا آنجا که می‌شد نیروها با ماشین‌ها و اگر هم وسیله‌ای نبود، پیاده به عقب رفتند. مثل والفجر ۸، بعثی‌ها همان شب خطوط ما را بمباران کردند. اگر تدبیر فرماندهان نبود، همان شب و در عقبه خودی، تلفات بسیار زیادی می‌دادیم.

■ **روزهای مابین دو عملیات**

از روز چهارم دی تا نوزدهم همین ماه که عملیات کربلای ۴ شروع شد، حدود دو هفته زمان برد. در اولین روزها هنوز مشخص نبود عملیات دیگری قرار است انجام گیرد، اما چند روز که گذشت و مرخصی‌ها لغو شد، فهمیدیم که انگار خبرهایی در راه است. کمی بعد فرماندهان گردان و گروهان به جلساتی رفتند و توجیه شدند. در این زمان دیگر مشخص شده بود که ایران می‌خواهد حرکتی بزند، اما کسی از حجم و گستردگی این حرکت خبر نداشت.

نهایتاً دو یا سه روز قبل از شروع عملیات کربلای ۵، دیگر همه فهمیدیم که قرار است عملیات دیگری در پیش داشته باشیم. مجدد به سمت شلمچه رفتیم و این بار هم لشکر ما موج بعدی بود، اما به محض شکستن خط دشمن از سوی لشکرهایی مثل فجر شیراز، ما به نوبی شکل‌ها ورود کردیم و به عمق رفتیم. لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در کربلای ۵ کاری کرد کارستان و ضربه بسیار سختی به دشمن وارد آورد.

> از روز چهارم دی تا نوزدهم همین ماه که عملیات کربلای ۴ شروع شد، حدود دو هفته زمان برد. در اولین روزها هنوز مشخص نبود عملیات دیگری قرار است انجام گیرد، اما چند روز که گذشت و مرخصی‌ها لغو شد، فهمیدیم که انگار خبرهایی در راه است. کمی بعد فرماندهان گردان و گروهان به جلساتی رفتند و توجیه شدند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۴۱

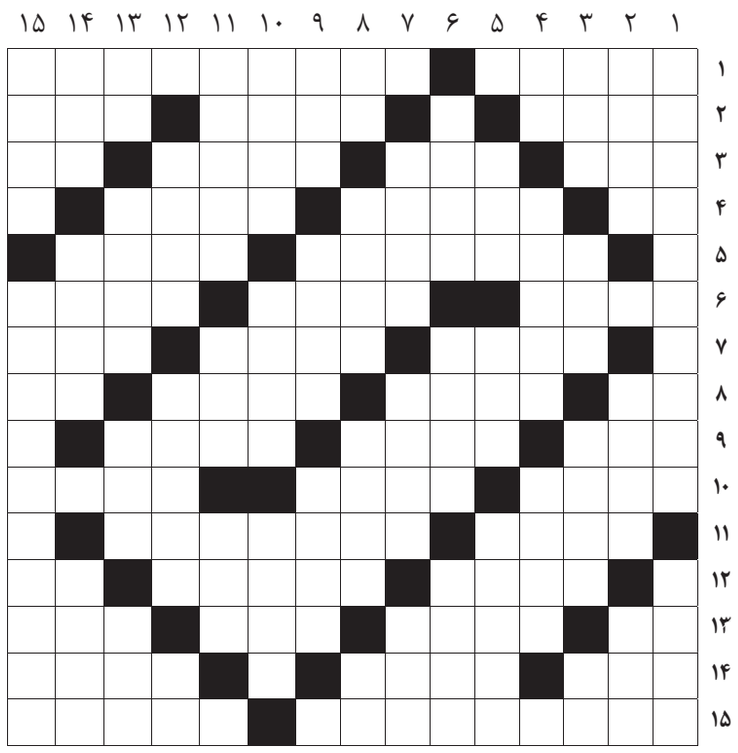

از راست به چپ

■ ۱- شهر شیمیایی شده آذربایجان غربی- از آثار قدیمی و دیدنی کشور در شوشتر که از دوره ساسانیان به جا مانده است ■ ۲- محصول زلزله شدید- سرگشتگی- همسر دانشمند مادام کوری ■ ۳- سوره مورچه- سبزی ضدسرطان- خرگوش- خودم ■ ۴- تپه و پشته- لزوم- ستاره ■ ۵- از رشته‌های ورزش تیراندازی- بهناچار ■ ۶- خراب و دورانداختنی- رنگ سرخ مایل به قهوه‌ای- نرخ رسمی ■ ۷- پرارزش؛ پرخطر- وحشت- نی نازک ■ ۸- از اقمار مشتری- جاده و رودی در شمال- رب‌النوع عشق یونانی‌ها- رطوبت خسیس ■ ۹- دعای زیرلب- ابریشم- ترسناک ■ ۱۰- مهاجم برزیلی آرسنال- پاکدامنی- جدید ■ ۱۱- اسب حنایی رنگ- عقیم ■ ۱۲- از بین‌بردن علف‌های هرز مزارع- قُطرسنج- ویتامین جدولی ■ ۱۳- شهر فراری- عدد بلبل- کوزه- شهری در جنوب لبنان ■ ۱۴- دستاویز- بهترین نوع قطاب و باقلوا- قهرمان مبارزه با استبداد رضاخانی ■ ۱۵- مخفیانه به عملی مبادرت ورزیدن- معروف‌ترین قصیده سرای شیعی قرن چهارم هجری

از بالا به پایین

■ ۱- ابزار غنی‌سازی اورانیوم- تیراندازی به اهداف پروازی ■ ۲- ژنرال آلمانی که متهم به توطئه در قتل هیتلر شد و خودکشی کرد- پل راه آهن شمال- درون حاشیه ■ ۳- عقاب سیاه- قصر- منافق- کلمه شگفتی ■ ۴- از برپاکردنی‌ها- قانون و مقررات- معیار و وزنه ■ ۵- بخشش- پدر ادریس- اسکی معروف کشورمان ■ ۶- سرمربی لیورپول- پرچم- باریک و ظریف ■ ۷- ترویج دهنده- خوار- جامه بلند ■ ۸- درد و رنج- پول قزاقستان- سلطان آباد امروزی- جا و زمین آذری ■ ۹- نام همسر یعقوب- راه فرار- ترشرو ■ ۱۰- مبنای تاریخ اسلامی- دسته هاون- خوراکی از دل و جگر ■ ۱۱- بازی نهایی- جدا- شهری در برزیل ■ ۱۲- از اوراق بهادار- نام چهار حفره در چهره و پیشانی- فلز رسانا ■ ۱۳- طرح اقتصادی معروف شوروی سابق- ماه پاییزی- ماست چکیده- صفیر ■ ۱۴- واحد بازی والیبال- مغازه- رمان ساراماگو ■ ۱۵- حنا- پیشنهاد حفر خندق در جنگ احزاب از سوی این صحابه بود

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱		۷			
۲			۵			۹		
		۵				۲		۳
			۲	۴			۳	
۷	۲				۸			
		۱					۸	
۹								۴
			۹	۳				
۶		۸						۵

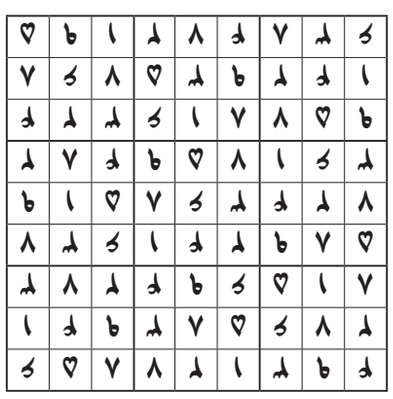

جدول کلمات متقاطع
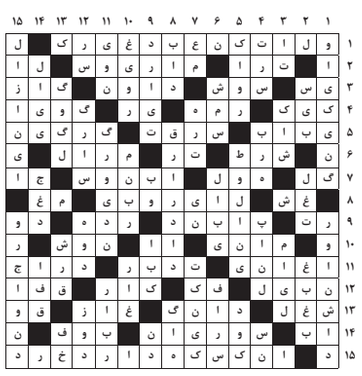
پاسخ جدول شماره ۶۹۴۰